

وابستگی جنبش سوسیالیستی و پروبلماتیک

موضوع اصلی این نوشته نقد و بررسی دیدگاه مسلط بر جنبش سوسیالیستی ایران در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است. این کار با ارزیابی «ایدئولوژی»های رایج در درون این جنبش و یا فرهنگ سیاسی حاکم بر آن تفاوت دارد. در واقع گستره این تلاش بس محدودتر است و فقط پرسش اساسی این جنبش را مورد نقد قرار می‌دهد که در این جا از آن به عنوان «پروبلماتیک» یاد کرده‌ایم.^۱

هدف اساسی اکثر قریب به اتفاق تشکلهای چپ سوسیالیستی ایران، در پویش انقلاب اسلامی، پیکار علیه امپریالیسم، وابستگی، «سرمایه‌داری وابسته» و در یک کلام کسب استقلال ملی در برابر ایالات متحده بوده است. زمینه‌ها، دلایل و نتایج این رویکرد مبحث اصلی این نوشته را تشکیل می‌دهد.

مراد از واژه پروبلماتیک شکلی خاص از نگرش به پدیده‌های جهان است که از طریق پرسش اساسی آن هویت می‌یابد و در برگیرنده نظریه‌ها، روش‌ها، مفاهیم و فرضیه‌های گوناگون است. به باور لونی آسترو، پروبلماتیک عبارت است از «شبکه تئوریک - سیستماتیکی برای طرح هر نوع

پرسش ...^۲ به دیگر سخن، بر پایه یک چنین تعریفی پروبلماتیک، آن ساختار پیچیده و پنهانی است که موضوعات و پرسش‌های مهم را از سایرین متمایز می‌سازد.

تاکید بر مبارزه با وابستگی (در تمامی جلوه‌های آن) بسیار فراتر از یک واژه و یا حتی یک نظریه معین بوده است و در واقع هدایت فکری - سیاسی این جنبش را در دهه ۱۳۵۰ بر عهده داشته است.

پیشینه‌های تاریخی - جهانی پروبلماتیک وابستگی

۱- جنگ جهانی دوم، نقش فائقه ایالات متحده و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی با پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم، تفسیرات قابل توجهی در موازنه قدرت و جغرافیای سیاسی در سطح جهانی به وجود آمد که مهم‌ترین آن جایگاه مسلط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امریکا بود. از دیگر سو، قدرت‌گیری اتحاد جماهیر شوروی و نفوذ آن در اروپای شرقی چالش تازه‌ای برای ایالات متحده و متحدانش ایجاد نمود. با اعلام دکترین ترومن در مارس ۱۹۴۷ جنگ سرد علیه شوروی و متحدان آن آغاز شد. در این استراتژی، یافتن متحدان سیاسی در کشورهای توسعه نیافته (پیرامونی) نقش مهمی را در سیاست خارجی جدید امریکا بازی می‌کرد. تشکیل پیمان‌های نظامی منطقه‌ای در همین راستا قابل بررسی است. به علاوه تقویت حکومت‌های دست نشانده طرفدار امریکا (و ضد کمونیست) که پتراس آنها را «حکومت‌های همدست» می‌نامد محور دیپلماسی جدید امریکا در «جهان سوم» را تشکیل می‌داد.^۳

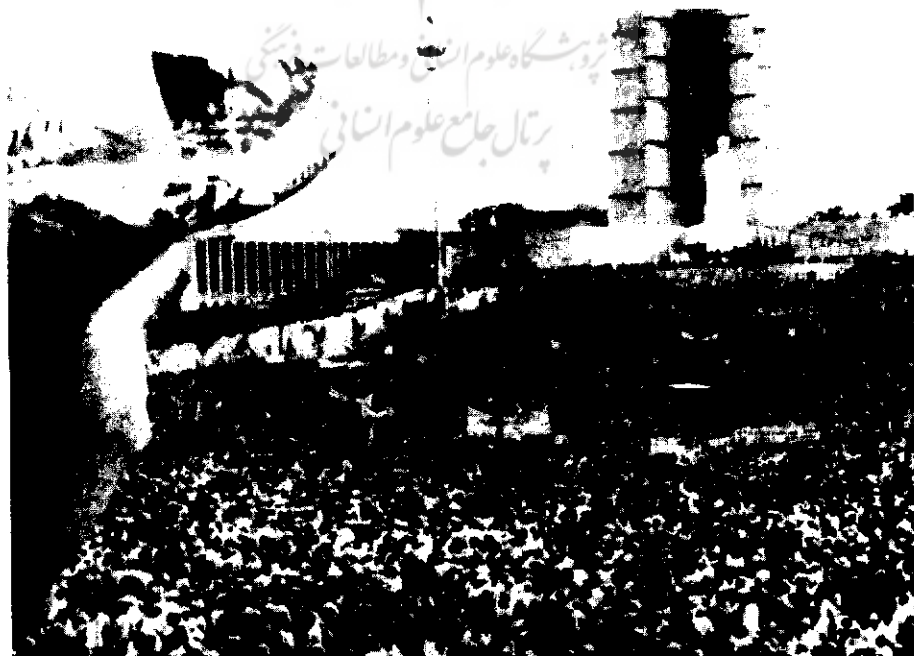
به موازات کسب پایگاه‌های سیاسی و نظامی، اقتصاد غول‌آسای ایالات متحده، که به ویژه پس از پایان جنگ جهانی بی‌رقیب می‌نمود، در کشورهای پیرامونی امکانات نوینی برای امتیازات اقتصادی و تجاری جستجو می‌کرد. از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد نفوذ ایالات متحده در آمریکای لاتین، خاور دور و خاورمیانه و بخش‌هایی از آفریقا گسترش یافت. حمایت سیاسی و نظامی و اعطای وام و اعتبار به حکومت‌های «همدست» تا دخالت مستقیم نظامی و کودتا همه در خدمت این اهداف قرار گرفتند. این نقش به تدریج جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را که بیشتر متوجه تسلط استعمار اروپا بود، در ضدیت با ایالات متحده قرار داد.

به موازات ارتباط گسترده‌تر میان امریکا و کشورهای پیرامونی، نظریه‌پردازان و پژوهشگران دانشگاهی این کشور نیز نظریه‌های تازه‌ای درباره‌ی این رابطه و نتایج آن مطرح کردند. مطالعات مربوط به توسعه محصول این دوره است. نظریه‌های موسوم به مدرنیزاسیون که در نوشته‌های نظریه‌پردازانی چون والت روستو، ساموئل هانتینگتون، پارسونز، آبنکلس، مک کله‌لند و آلموند به

چشم می‌خورد توجیه‌گر سیاست‌های پس از جنگ آمریکا نسبت به کشورهای پیرامونی بودند و نویدآور روابط مدرن برای کشورهای توسعه نیافته ارتباط فزاینده این کشورها با دنیای سرمایه‌داری پیشرفته به عنوان راه‌حل برون رفت از جنبه سنت و عقب‌ماندگی تئوریزه می‌شد. ^۱ ظاهراً می‌بایست کمک‌های فنی و اقتصادی و سیاسی ایالات متحده به این کشورها به رفع مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی بیانجامد. تا نیمه دوم سال‌های ۱۹۶۰ دیگر کاملاً مشهود بود که توسعه مناسبات مدرن در «پیرامون» در خدمت اقلیتی کوچک و حکومت‌های خودکامه آنجا فرار گرفته و از گستردگی چندانی برخوردار نیست. نتیجه آن اوج‌گیری احساسات و اعتراضات ضدآمریکایی در این کشورها و بی‌اعتباری نظریه‌های مدرنیزاسیون در میان پژوهشگران و نظریه پردازان بومی شد. در کشورهای آمریکای لاتین این چالش‌ها شکل آشکار و گسترده‌ای یافتند.

۲- رادیکالیسم آمریکای لاتین

پیروزی جنبش ۲۶ ژوئیه به رهبری فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۹ در کوبا فصل جدیدی را در مبارزات رادیکال استقلال‌طلبانه و ضدآمریکایی در آمریکای لاتین گشود. این موفقیت، جوانان و روشنفکران را که تا آن هنگام از عملکرد احزاب کمونیست (جانبدار شوروی) سخت ناخرسند بودند در راستای تالی جدیدی سوق داد. مداخله نظامی نافرجام آمریکا در سال ۱۹۶۱ در کوبا، حمایت از کوبای انقلابی را بیش از پیش تقویت کرد. دولت کوبا نیز حمایت از جنبش‌های رادیکال و ضدآمریکایی را در سراسر جهان در دستور کار خود قرار داد. در اوائل دهه ۱۹۶۰ سیاست خارجی کوبا بر محور تشکیل یک «جبهه ضدامپریالیستی» در سطح سه قاره استوار بود.^۵



در دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰، آمریکای لاتین شاهد شکل‌گیری جنبش‌های رادیکال چریکی بود که مبارزه علیه «امپریالیسم یانکی» و دست‌نشانندگان داخلی آنها را در سر لوجه برنامه‌های مبارزاتی خود قرار داده بودند. سازمان چریکی شهری از قبیل توپوماروها (در اروگوئه) و موتونروها (در آرژانتین) و سازمان‌های چریکی روستایی ELN (در کلمبیا) و FALN (در ونزوئلا) و M-19 (در کلمبیا) از جمله مشهورترین تشکل‌های رادیکال و مستقل (از احزاب کمونیست) در این سال‌ها بودند. رژی دبره، نظریه‌پرداز مارکسیست فرانسوی، با جمع‌بندی و تنویریه کردن تجارت انقلاب کوبا به طرح نظریه موسوم به فوکو (FOCO) پرداخت،^۶ که بر مبنای آن، هسته‌های کوچک مسلح همان «موتور کوچکی» بودند که می‌بایست «موتور بزرگ» توده‌ها را به حرکت آورند. مارکسیسمی که این دوره در آمریکای لاتین توده‌گیر شد، عمدتاً تفسیری ضد امپریالیستی/ناسیونالیستی، توده‌گرا، ضد روشنفکری و ضد دموکراسی به همراه داشت. اشاره رژی دبره به توپوماروها تبیین‌گر ناسیونالیسم رادیکال آنهاست:

«انترناسیونالیسم (توپوماروها) نه محصول یک تجزیه و تحلیل از اقتصاد جهانی است و نه محصول جهانی شدن شرایط مبادله و تولید سرمایه‌داران، بلکه مطالبات بر حق یک ملت بزرگ آمریکای لاتینی می‌باشد که اروگوئه از نظر تاریخی، چیزی جز یک ایالت جدا شده از آن ... نمی‌باشد. توپوماروها از این خاطره تاریخی برنامه‌ای برای آینده ساخته‌اند، از این «نوستالژی» یک امیدواری و از این رویای قدیمی محال، یک افسانه بسیج‌کننده جدید. انترناسیونالیسم آنها ... بازتابی قاره‌ای دارد و در سرحدات امریکایی از یک میهن دوستی منطقی برخوردار است... آنها (سرود) «انترناسیونال» سروده کارگر فرانسوی پوتیه را نمی‌خوانند، بلکه به جای (سرود) «مارتین فیرو»، سروده چوبان آرژانتینی - خوزه هرناندز - را می‌خوانند.»^۷

پتراس از دیدگاه ضد وابستگی جنبش چریکی آمریکای لاتین را چنین توصیف کرد:

«جنبش چریکی با تاکید بر وابستگی خارجی حکومت موجود و با ایجاد یک هویت وسیع‌تر که متکی بر کنترل داخلی بر منابع ملی است، به شکل‌گیری یک آگاهی جمعی - که بعدها می‌تواند عنصر تعیین‌کننده‌ای در پویای «ملت‌سازی» باشد کمک می‌کند.»^۸

پرداخت به فضای سیاسی - فکری آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰ بدون اشاره به شکل‌گیری مکتب و نظریه وابستگی، در سطح علوم اجتماعی، ناکافی خواهد بود. شکل‌گیری نظریه‌های وابستگی توسط شماری از متفکران سیاسی و دانشگاهی آمریکای لاتین از نیمه دوم ۱۹۶۰ به بعد، از یکسو مولود رادیکالیزه شدن فضای سیاسی - روشنفکری و از دیگر سو محصول محدودیت‌ها و تناقضات

(نظری و عملی) نظریه‌های مدرنیزاسیون بود. مکتب وابستگی، در مقابله با مکتب مدرنیزاسیون، عوامل اساسی «توسعه نیافتگی» را خارج از جوامع پیرامونی جستجو می‌کرد و ادامه روابط سیاسی - اقتصادی با کشورهای متروپل را تداوم عقب‌ماندگی می‌انگاشت.^۱ در جناح محافظه‌کارتر این طیف، افرادی نظیر سانکل و فورتادو حضور داشتند که از پیشینه همکاری با «کمسیون اقتصادی آمریکایی لاتین» (ECLA) برخوردار بودند. در میانه این طیف، متفکرانی چون روسانتوز و کاردوزو و بالاخره در جناح متمایل به مارکسیست آن کسانی نظیر آندره گونتر فرانک، مارینی و پل‌باران (آمریکایی) قابل ذکر هستند. در دیدگاه اکثریت این نظریه‌پردازان، منطقی‌ترین خط مشی رویکرد به «سرمایه‌داری مستقل» در برابر «سرمایه‌داری وابسته» است که با توسل به خلع ید از نگاه‌های متروپل و دولتی کردن آنها حاصل می‌شود. اگر بخواهیم از نقد مارکسیستی بهره بگیریم باید گفت که دغدغه مکتب وابستگی نه بر سر چگونگی تولید ارزش اضافی درون یک اقتصاد ملی، که بر سر چگونگی حفظ و یا تعدیل انتقال مازاد اقتصادی از اقتصادهای وابسته به اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری بود؛ دیدگاهی که در جوهر خود قاعدتاً با خواسته‌های بورژوازی داخلی غیرانحصاری در جوامع پیرامونی منطبق می‌گشت. بر این اساس است که مشاهده می‌کنیم، حتی آن دسته نویسندگانی که خود را سوسیالیست می‌خواندند نیز در نوشته‌هایشان کمتر اشاره‌ای به الفای مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری می‌کنند. برای آنها مبارزه سوسیالیستی بیکاری است که اساساً در سطح جهانی و میان کشورها آغاز می‌شود (پیرامون در برابر متروپل). هدف چنین سوسیالیسمی - اتفاقاً در تشابه با الگوی روسی از سوسیالیسم - همانا به کارگیری کارآمد مازاد اقتصادی و یا همان بحث معروف توسعه نیروهای مولد (زیر بنا) است که علی‌القاعده می‌بایست ساختمان سوسیالیسم را شالوده‌ریزی کند.

۳- ادای سهم اردوگاه «سوسیالیسم واقعا موجود»

در توضیح شکل‌گیری پروبلماتیک وابستگی در مارکسیسم «جهان سومی»، در کنار تاثیرات مکتب وابستگی آمریکای لاتین و جنبش‌های چریکی آنجا و همچنین سلطه مستقیم ایالات متحده در کشورهای پیرامونی، می‌باید از نقش ایدئولوژیک «مارکسیسم روسی» و «مائوئیسم» در کشورهای پیرامونی نیز یاد کرد. پس از جلسه تاریخی افتتاحیه کمینفرم در لهستان (۱۹۴۷) که زدائف تز معروف «دو اردوگاه» را مطرح کرد^۱ خط غالب بر احزاب کمونیست جهان همان ضدیت با «امپریالیسم آمریکا» و جانبداری از «اردوگاه سوسیالیستی» به رهبری شوروی قلمداد شد که با افت و خیزها و تبدیلاتی تا چندین دهه ادامه یافت. پس از قدرت‌گیری خروشچف و برپایی کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، پروفیسور اولیانفسکی و دیگر همکاران وی به تئوریزه کردن نظریه موسوم

به «راه رشد غیر سرمایه‌داری» برای کشورهای کم توسعه آسیایی و آفریقایی دست زدند که شالوده سیاست‌های خارجی شوروی نسبت به این کشورها را تشکیل می‌داد.

اساس این نظریه از یکسو بر سمت‌گیری در سیاست خارجی به سوی «اردوگاه سوسیالیستی» (به ویژه اگر با چاشنی ضد آمریکایی نیز همراه بود) و از سوی دیگر بر توسعه‌گرایی دولتی (گسترش بخش صنایع سنگین) استوار بود. عامل اصلی تحول در این نظریه، دولت‌های «دموکراتیک ملی» بودند که عبارت بودند از «حاکمیت سیاسی یک ائتلاف اجتماعی وسیع زحمتکشان، شامل پرولتاریای رشد یابنده، قشرهای خرده بورژوازی در شهر و روستا و همچنین عناصر بورژوازی ملی که از موضع ضد امپریالیستی برای ترقی اجتماعی وارد عمل شده‌اند...»^{۱۱} آنجا که نظریه‌های مدرنیزاسیون، توسعه سرمایه‌دارانه کشورهای پیرامون و ادغام فزاینده آنها را در شبکه جهانی هدف قرار داده بودند، نظریه «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، ضدیت با این طرح و تضعیف هر گونه وابستگی سیاسی - اقتصادی به غرب، به ویژه به ایالات متحده را در دستور کار خود قرار می‌داد. این نظریات، طبعاً، از سوی احزاب کمونیست (جانبدار شوروی) در میان جوانان و دانشجویان و روشنفکران جوامع آسیایی و آفریقایی اشاعه می‌یافتند. هر چند در این دوره عنصر دیگری یعنی چین وارد جنبش جهانی کمونیسم شد، اما ورود این عنصر جدید نه تنها بر نظریه وابستگی خدش‌های وارد نیاورد، بلکه به معنایی در جهت تقویت باور به آن نیز بود. گرچه مائوئیسم و مارکسیسم رایج در جمهوری خلق چین در دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰ از لحاظ مضمون اقتصادی با مارکسیسم روسی متفاوت بود) تأکید کمتری بر توسعه نیروهای مولد می‌شد، ولی ائتلاف توده‌گرایانه/ خلق‌گرایانه، به منظور مبارزه ضد امپریالیستی، در هر دو دیدگاه مشترک بود.^{۱۲} اگر چه در مارکسیسم احزاب کمونیست، «دو جهان» و در مارکسیسم چینی «سه جهان» موجود بودند، در نهایت، بسیج توده‌ای ضد امپریالیستی (با تعاریف متفاوتی) در هر دو حضوری چشمگیر داشت.

بر اساس این پیشینه‌ها بود که مارکسیسم «جهان سومی» که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورهای پیرامونی، از جمله ایران، اشاعه یافت با پرسش اساسی وابستگی (یا ضد وابستگی) هویت می‌یافت. عبدالله لارویی در پاسخ به این پرسش که «برای روشنفکر جهان سومی، مارکس در واقع کیست؟» می‌نویسد: «آیة مرکزی‌ای که نقش مهمی در برخورد روشنفکر جهان سومی مارکس ایفا می‌کند همانا ایده عقب‌ماندگی تاریخی است.» جایگاه یک کشور پیرامونی در اقتصاد جهان این را در ذهن روشنفکران آنها زنده نگاه می‌دارد که: «چگونه زمان تاریخی را فشرده

در خاتمه یادآوری یک نکته در این زمینه نیز حائز اهمیت است و آن این که با اهمیت یافتن تاثیر عنصر بیرونی در تعیین وضعیت روز در کشورهای کم توسعه، توجه به عناصر و عوامل درونی کمتر شد. به این معنا پرسش اصلی پروبلماتیک وابستگی طبعا به مفهوم بی‌اهمیت انگاشتن موضوع ها و سوالات دیگری بود که می‌توانست برای چنین جنبش‌هایی مطرح باشد (که نبود). قربانیان اصلی این پروبلماتیک «دموکراسی» و «توسعه فرهنگی» بودند که همواره به آینده‌ای بس نامعلوم ارجاع داده می‌شدند.

بخش بعدی این نوشته به شکل‌گیری پروبلماتیک وابستگی و نتایج آن در جنبش سوسیالیستی ایران معطوف خواهد بود.

پروبلماتیک وابستگی در ایران و نتایج آن

شکل‌گیری پروبلماتیک وابستگی در جنبش سوسیالیستی ایران تحت تاثیر دو عامل مرتبط به هم صورت گرفته است. اول، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تغییرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متعاقب آن که با مداخله ملموس ایالات متحده همراه بود؛^{۱۴} دوم، نظریه‌های سوسیالیستی و ناسیونالیستی رادیکال جهانی (اتحاد شوروی، جمهوری خلق چین، کوبا، ویتنام و آمریکای لاتین) که بر روشنفکران سیاسی ایرانی چپ تاثیر داشتند. طبیعی است که در غیاب عامل اول، نظریات جهانی نمی‌توانستند تا بدین حد تاثیرگذار باشند. تحلیل از شرایط اقتصادی - سیاسی و فرهنگی ایران پس از کودتا که زمینه‌های عینی پذیرش یک چنین نظریه‌ای را تشکیل می‌دادند محتاج فضایی گسترده‌تر است و در این محدوده نمی‌گنجد. لاجرم، در این نوشتار تنها به طرح «عامل ذهنی» اکتفا می‌کنیم. نباید از نظر دور داشت که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی طیف‌های دیگری از اندیشمندان سیاسی ایرانی مبارزه علیه عوارض وابستگی را به اشکال جدید و در قالب گفتارهای متفاوتی عرضه می‌کردند، مانند آل‌احمد، شریعتی و خلیل ملکی^{۱۵}. اما به دلایل ذکر شده، در این نوشته فقط به بررسی تاثیرات دیدگاه‌های معطوف به وابستگی در میان سوسیالیست‌های ایرانی اکتفا خواهیم کرد.

دورهٔ پس از کودتا و غلبه جهان سوم‌گرایی

بررسی جنبش سوسیالیستی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که در گفتار مارکسیستی این دوره (از کودتا تا انقلاب بهمن) تغییراتی چند صورت می‌گیرد. در این دوره فضای

سیاسی جدیدی که ملهم از ایدئولوژی جهان سومی است بر جنبش چپ ایران مسلط و نتایج سیاسی خود را نیز به همراه می‌آورد.

جریان موسوم به «نیروی سوم» که نقطه نظرهایی در نشریات نیروی سوم و علم و زندگی (نشریه تئوریک) بازتاب می‌یافت را شاید بتوان اولین جریان‌یابی به حساب آورد که ضمن اعلام استقلال از بلوک شوروی و «امپریالیسم غربی» و نیروهای داخلی وابسته به آنها، خود را با مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و جنبش‌های سوسیال دموکراتیک اروپای غربی همراه دانست. نیروی سوم خود را سوسیالیست می‌دانست و مساله اساسی خود را مبارزه علیه سلطه بیگانگان «... آن سرمایه‌دار ملی و حتی آن فئودال بزرگ شمال یا جنوب که می‌خواهد با ملت و طبقات سوم برای بیرون راندن و یا راه ندادن نفوذ بیگانه و سرمایه‌های خصوصی و دولتی بیگانگان به شمال و جنوب هم‌آواز باشد، به معنی اعم نیروی سوم است...»^{۱۶} پس از کودتا، در اواخر سال‌های دهه ۱۳۳۰ نیروی سوم به جامعه سوسیالیست‌های ایران تبدیل شد که در تشکیل آن افرادی نظیر خلیل ملکی، حسین ملک و حاج سید جوادی شرکت داشتند. در بیانیه جامعه سوسیالیست‌ها (شهریور ۱۳۳۹) می‌خوانیم: «جامعه اصول سیاست استقلال از دو بلوک جهانی را قبول می‌کند و مبارزات دلیرانه ملت‌های آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین به خاطر رهایی از قید رقت بقایای امپریالیسم غرب و مقاومت در برابر نفوذ بلوک شرق را با شور و شوق تلقی می‌کند. حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه اصل خدشه‌ناپذیر نهضت جهانی سوسیالیسم است.»^{۱۷}

محافل دیگری نیز پس از کودتا وجود داشتند که از مواضعی نزدیکی به نیروی سوم داشتند. از این جمله‌اند حزب مردم ایران و حزب سوسیالیست. این جریان‌ها از حیث مواضع سیاسی در جناح راست و ناسیونالیست جنبش ضد دیکتاتوری قرار داشتند.

در میان نیروهای اسلامی نیز تاثیر ایدئولوژی عمومی «جهان سوم‌گرایی» را می‌توان مشاهده کرد. از جریان بنیادگرا و محافظه‌کاری چون «جمعیت مومنه اسلامی» (در برگیرنده فدائیان اسلام) گرفته تا «جاما» و «حزب ملل اسلامی» و بالاخره «مجاهدین خلق» همگی به درجات متفاوت از مبارزات رهایی‌بخش ملی تاثیر پذیرفته و آن را در مواضع سیاسی‌شان بازتاب می‌دادند.^{۱۸}

گروه‌ها و محافل مارکسیستی دهه ۱۳۴۰ اما، بیش از دو گرایش ایدئولوژیک ذکر شده، با مبارزات رهایی‌بخش در سه قاره همدردی و همفکری نشان می‌دادند؛ به حدی که حتی مائوئیسم و ادبیات مارکسیستی آمریکای لاتین مستقیماً در نظام گفتاری‌شان جای باز کرده بودند. این نگرش، مبارزه اجتماعی و انقلاب را به مبارزه «ضد امپریالیستی» محدود می‌ساخت. گرچه حزب توده نیز در این دوره خود، همین‌تر را پیش‌نهاده بود، معذک این موضع یکسان، از نقطه عزیمت مشابهی بر

نمی‌خواست. برای حزب توده مبارزه ضد امپریالیستی بیان یک استراتژی ضد آمریکایی با جهت‌گیری به سمت بلوک شوروی بود، و هر گونه روش سیاسی را در تحکیم این برنامه مجاز می‌شمرد. برای گروه‌های «خلقی»، اما، مبارزه ضد امپریالیستی، با الهام از رهایی «خلق» در برابر ستم و چپاول امپریالیستی انجام می‌گرفت. اما، این دو نگرش علیرغم اختلاف در انگیزه سرانجام در هدف نهایی به یکدیگر ملحق می‌شدند. اولی با اعتقاد به این که تضاد اصلی جهانی میان دو اردوگاه است و دومی با حرکت از این فرض که تضاد اصلی میان خلق‌های تحت ستم (سه قاره) با اردوگاه امپریالیستی به سرکردگی ایالات متحده است، در تز «مبارزه ضد امپریالیستی» زبان واحدی را می‌یافتند.

ساده‌انگارانه خواهد بود اگر این نگرش پوپولیستی - منطقه‌گرا در ایران را صرفاً بازتاب ایدئولوژی جهان سوم‌گرا به حساب آوریم، چه زمینه‌های داخلی آن در هیات مصدقیسم و ناسیونالیسم در گفتار چپ این دوره موجود بود. زمینه اجتماعی تاریخی آن نیز در گسترش سریع نفوذ همه جانبه غرب به ویژه ایالات متحده در ایران نهفته بود. میانجی تاریخی انتقال مصدقیسم به چپ در سال‌های ۴۰ و ۵۰، سازمان دانشجویی جبهه ملی و فعالیت‌های آن از اواخر دهه ۱۳۳۰ تا برقراری مجدد اختناق همه جانبه پس از خرداد ۴۲ است. نگاهی به سابقه تشکیلاتی فعالین چپ این دوره و سازمان‌های رادیکال اسلامی، مبین همین مساله است.^{۱۹} نگرش استقلال‌طلبانه موجود هنگامی که با تزه‌های مائوئیستی و ادبیات انقلابی آمریکای لاتین (به خصوص مکتب وابستگی) آمیخته شد، قادر گشت به ناسیونالیسم خود توجیه مارکسیستی نیز بدهد.



لازم به یادآوری است که نقدِ گفتار استقلال‌طلبی به معنی نفی لزوم مبارزه علیه وابستگی به نظام جهانی نیست. در وظایف مرکبی که می‌بایست در استراتژی سوسیالیستی چپ ایران گنجانده می‌شد، مسلماً یکی هم برخورد به مسألهٔ وابستگی بود. اما زمانی که کلیت نگرش و برنامه - چپ پروبلماتیک چپ - بر مبارزه ضد امپریالیستی بنا می‌شود، دیگر با یک وظیفه از یک مجموعهٔ مرکب روبرو نیستیم. بعد از سال ۱۳۴۲ نسل جدیدی از روشنفکران انقلابی (چه آنانی که به تازگی به مبارزه روی می‌آوردند و چه آنان که از گروه بندی‌های سنتی آن دوره جدا می‌شدند) پای به میدان مبارزه سیاسی نهادند. دیکتاتوری خشن شاه از یکسو و انتقال تجارب مبارزات مسلحانه الجزایر، کوبا، ویتنام و فلسطین، این نسل از مبارزین را متقاعد نمود که مشی مسلحانه تنها شکل صحیح مبارزه با رژیم شاه می‌باشد. از آنجا که گسترش شهرنشینی، از اهمیت اجتماعی روستا کاسته بود، و در عین حال روستا فاقد سنت مبارزات کمونیستی بود این نسل از مبارزین، همچون چریک‌های کشورهای آمریکای جنوبی، مبارزه در شهر را در دستور کار خود قرار داد.

در این سال‌ها گروه‌های کوچک متعددی که معتقد به مشی مسلحانه بودند در ایران شکل گرفتند که بسیاری از آنها قبل از انجام اقدامات موثر، توسط پلیس دستگیر شدند. از جمله: حزب ملل اسلامی، گروه فلسطین، جاما، گروه آرمان خلق، سازمان رهایی بخش و ساکا، در میان این گروه‌ها، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران تنها جریاناتی بودند که توانستند خود را تا بهمن ماه ۵۷ حفظ نمایند. چریک‌های فدایی خلق ترکیبی از دو گروه احمدزاده - پویان و جزئی - ظریفی^۲ بودند و در سال ۱۳۵۰ با یکدیگر به وحدت رسیدند. در گروه اول تمایلات مائوئیستی و در گروه دوم گرایشات طرفدار خط شوروی موجود بود. ولی در عین حال هر دو از انقلاب کوبا و جنبش‌های چریکی آمریکای لاتین تأثیرات بسیاری پذیرفته بودند. علیرغم اختلافاتی که میان دو گروه بر سر مواضع سیاسی، چه در مسائل جهانی و چه در مورد مسائل ایران موجود بود، توانستند بر سر شیوه مسلحانه مبارزه به وحدت برسند. به عبارت دیگر معیار نزدیکی جریان‌های سیاسی در آن دوره عمدتاً شیوه مبارزه بود و نه نظریه اجتماعی انقلاب.

غلبه پوپولیسم بر بینش سیاسی سازمان‌های چریکی مفهوم «ملت» را که تا آن زمان در نوشته‌های سیاسی استفاده می‌شد به مفهوم «خلق» تغییر داد و دشمن نیز به جای «استعمار» تبدیل به «امپریالیسم» شد. مبارزه «خلق» علیه «امپریالیسم» جای مبارزه طبقاتی را گرفت. اما هدف اصلی بحث «استقلال ملی» به مبارزه علیه امپریالیسم تغییر یافت.

حزب توده از پیشگامان اشاعه تئوری مبارزه خلق بر علیه امپریالیسم آمریکا، در طرح برنامه،

مصوب هفتمین پلنوم وسیع کمیته مرکزی چنین می‌گوید:

«... وظیفه اساسی انقلاب در مرحله کنونی عبارت است از انتقال قدرت حاکمه از دست ملاکان بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم به دست نیروهای متحد استقلال‌طلب و مینهن‌پرست و آزادی‌خواه یعنی کارگران، دهقانان، خردبورژوازی (پیشه‌وران و کسبه)، روشنفکران، کارمندان و سرمایه‌داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع). اساسی‌ترین وسیله این مبارزه، جبهه واحد کلیه قوای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جامعه ایران است که اتحاد کارگران و دهقانان استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌دهد.»^{۲۱}

در تزه‌های گروه جزنی، که در سال ۱۳۴۶ منتشر گردید،^{۲۲} تأثیر تئوریک حزب توده کاملاً مشهود است. بحث بر سر «انقلاب ملی دموکراتیک» و پایه‌گذاری «رشد سالم اقتصاد ملی ایران» بود. هدف انقلاب ریشه‌کن نمودن فئودالیسم «به طرز کامل از روابط اقتصادی و اجتماعی ایران» عنوان شد. ظاهراً پس از مدتی، تحولات مبارزاتی و تئوریک آمریکای لاتین تأثیر خود را در نوشته‌های گروه بر جای گذارد. جزنی در جمع‌بندی کتاب تاریخ سی ساله ایران می‌نویسد:

«در سراسر آمریکای لاتین که انقلاب علیرغم شدت و حدت خود به سبب سرکوبی آشکار امپریالیسم آمریکا شکست خورده بود و در کشورهایی مثل ایران که تاریخ مشابهی را با آمریکای لاتین از سر گذرانده، جامعه در چه مسیری می‌بایست رشد کند؟ ... مسیری که این جوامع در پیش گرفته بودند به سرمایه‌داری وابسته انجامید.»^{۲۳}

با پذیرش مقوله «سرمایه‌داری وابسته» به مثابه اساس تئوریک تحلیل، تقسیم‌بندی جامعه نیز بر اساس معیار وابستگی انجام گرفت: بورژوازی ملی، کارگران، دهقانان، خرد بورژوازی شهری در «صف خلق» قرار گرفتند و در «صف ضد خلق» «استثمارکنندگان وابسته به سلطه خارجی و سرمایه‌داری خارجی مسلط بر ایران».

جزوه مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک، مسعود احمدزاده که در سال ۱۳۴۹ انتشار یافت تحت تأثیر نوشته‌های رژی دبره بود. برای احمدزاده نیز، وابستگی به امپریالیسم معنی تضاد عمده را داشت. در شهر سلطه جابرانه سرمایه وابسته بیش از پیش تضاد پرولتاریا و بورژوازی ملی به ویژه خرد بورژوازی را با از بین بردن تدریجی بورژوازی ملی و منحصر کردن هر گونه شیوه سرمایه‌داران. تولید به سرمایه‌داری وابسته، و ورشکسته کردن آنها از طریق انحصارات امپریالیستی خود، تحت‌الشعاع تضاد آنها با سرمایه‌داری وابسته و بوروکراتیک و سلطه امپریالیستی قرار می‌دهد.^{۲۴} احمدزاده این «تضاد عمده» را به این شکل نیز توضیح می‌دهد: «در حقیقت، با استقرار سلطه امپریالیسم تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت‌الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در

مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم ... هر گونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند. و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی. »

مفهوم خلق برای احمد زاده، همچون برای جزئی و دیگران در تقابل با مفهوم امپریالیسم معنی می‌یابد. «خلق» برای احمد زاده شامل طبقه کارگر + دهقانان + خرده‌بورژوازی شهری + بورژوازی ملی «ضعیف شده» است و «ضد خلق» نیز همان «امپریالیسم» و پایگاه‌های داخلی آن.

گسترش سریع روابط سرمایه‌داری در ایران، علاوه بر تغییراتی که در روابط اجتماعی سنتی پدید آورد و روشنفکران را علیه آن برانگیخت، موجب دو تغییر دیگر در روابط اجتماعی نیز شد که در واقع پایه‌های مادی ایدئولوژی پوپولیستی را تشکیل می‌داد: اول، مهاجرت خیل عظیم نیروی اجتماعی کار غیر ماهر به شهر، حاشیه‌نشینی و اشاعه آگاهی تحرک اجتماعی به جای آگاهی طبقاتی بود. و دوم، افزایش بیش از حد تفاوت درآمد بین قشر دارا در جامعه و اقشار تهی‌دست شهری، که زمینه‌ساز ارائه تئوری‌های گوناگون در امر نابرابری توزیع و خواست‌های عدالت اجتماعی شد.

هر دو این عوامل در توان سازمان یابی پرولتاریا تاثیر منفی گذارد. آگاهی تحرک اجتماعی، رقابت را در بین کارگران تشدید کرد. بالا رفتن سریع دستمزدها (که خود معلول بالا رفتن هزینه زندگی بود) و وارد کردن کارگران ماهر از سایر کشورها به این رقابت دامن زد. فشار پلیس رژیم و اختناق کامل سیاسی نیز جلوی هر گونه مبارزه سازمان یافته کارگری را گرفته بود. نتیجه طبقه کارگر هیچ نوع نقشی مستقلی در سیاست جامعه ایفا نکرد.

مجموعه این شرایط، زمینه را برای یک نوع حرکت سیاسی جدا از طبقه کارگر اما دربرگیرنده خواست‌های عدالت‌خواهی مردم و عصیان علیه نابرابری در امر توزیع آماده کرد. شکل‌گیری سیاسی این خواسته‌ها تنها در یک حرکت کثیرالطبقه (خلقی) قابل تحقق بود. دیکتاتوری خشن شاه راه را بر دیگر انواع مبارزه بسته بود. مبارزه مسلحانه به عنوان «تنها بدیل» یعنی «هم استراتژی و هم تاکتیک» به صورت مساله محوری درآمد. در حقیقت شیوه مبارزه مقطع مشترکی بود که مارکسیست‌های بدون تئوری انقلابی با گرایش‌های گوناگون را بهم پیوند داده و سپس مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان را در این حرکت سیاسی به هم نزدیک می‌کرد تا آنجا که حتی از نظر تشکیلاتی نیز مارکسیست‌ها (سازمان چ.خ.ا.) و مجاهدین تا مدتها از تفاهم بسیاری برخوردار بودند. به قول احمد زاده: «در شرایط کنونی، گروه‌ها قبل از شکل حزبی، دست به مبارزه‌ای می‌زنند که بر تمام خلق تکیه می‌کند و مبین خواسته‌های تمام خلق است. در چنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، می‌تواند شرکت داشته باشد ... بدین ترتیب اتحاد تمام گروه‌ها و سازمان‌های

انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند امری است بسیار میرم‌تر و فوری‌تر از اتحاد نیروهای طرفدار طبقه کارگر.»

تحلیل‌هایی که از جانب اکثریت مارکسیست‌ها درباره جامعه ایران ارائه می‌شد تشابهات فکری آنان را با اسلام‌گرایان انقلابی به نمایش می‌گذارد. هر دو طیف «دشمن اصلی» را امپریالیسم به سرکردگی آمریکا می‌دانستند، هر دو سعی در اتحاد نیروهای «خلق» داشتند، و هر دو گروه در پی ضربه زدن به «سرمایه‌داری وابسته» و «رژیم خونخوار شاه» بودند. وابستگی به امپریالیسم نیز مشخصه اصلی تمام شوربختی‌های جامعه بود. مارکسیست‌ها مقوله وابستگی را با عبارت «سگ زنجیری امپریالیسم» توضیح می‌دادند و مسلمان نیز از واژه «شیطان بزرگ» مدد می‌جستند. مارکسیست‌ها در وابستگی، «خروج ارزش اضافی» از کشور را می‌دیدند و مسلمانان «غارت» بیت‌المال را.

به طور خلاصه بینش‌های ایدئولوژیک مختلف که حول محور «وابستگی» و دیکتاتوری علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند عبارت بودند از: ۱- ناسیونالیسم لیبرالی (جبهه ملی - نهضت آزادی) ۲ - مارکسیسم روسی ۳ - مائوئیسم ۴ - مکتب وابستگی امریکای لاتین و دبره‌ایسم، و سازمان‌های چپ این دوره عموماً ترکیبی از سیستم‌های ایدئولوژیک بالا را در خود داشتند. در هر سازمانی وزن یکی از آنها بیشتر بود که خط اصلی هر سازمان را تعیین می‌کرد.



با شروع مبارزات توده‌ای و جنبش اعتراضی از سال ۱۳۵۶، پویش نفی مبارزات چریکی به وسیله چریک‌ها آغاز گردید. مجاهدین «مارکسیست» به منشی سیاسی - توده‌ای روی آوردند. فدائیان نیز به تعدیل بینشی پرداختند که مبارزه مسلحانه را محور قرار می‌داد و به سمت تبلیغ نظریه و «هسته‌های هوادار» میل کردند.^{۲۵} ولی در مقوله «وابستگی» که بر دیدگاه آنان مسلط بود تغییری حاصل نشد. فضای سیاسی این دوره بیش از هر چیز دیگر تشنه آموزش سیاسی بود. ولی تحلیل‌های متکی بر تضاد «خلق» با امپریالیسم سازمان‌های چپ چیزی برای ارتقاء سطح آگاهی سیاسی توده کثیری که به چپ روی آورده بودند نداشت. بسیاری از همان مباحث را سازمان‌های کوچک و بزرگ اسلامی نیز طرح می‌کردند؛ در مجموع آنچه که گفته شد از حد درک متعارف عامه مردم فراتر نرفت.

تغییر شیوه مبارزه فدائیان و مجاهدین «مارکسیست» (سازمان پیکار) نیز تغییری پراگماتیستی بود. بدین معنی که محصول نقد ریشه‌ای گذشته و یا نقد پروبلماتیک حاکم بر تفکرشان نبود. بلکه واکنشی بود خودبخودی در برابر شرایط سیاسی روز. در نتیجه، شیوه مبارزه تغییر کرد بدون آن که در خود پروبلماتیک تغییری حاصل گردد هر چند که تغییراتی درون همان پروبلماتیک حاصل گردید؛ عواملی تغییر وزن دادند، وزن عواملی افزوده شد، و از وزن عواملی کاسته شد، برخی عوامل نیز تغییر شکل و شاید تغییر نام دادند.

حرکت از تضاد خلق با امپریالیسم مانع از آن گردید که اساساً سازماندهی کارگری به ذهن سازمان‌های چپ خطور کند. تنها بعد از «جمعه خونین» و شروع اعتصابات خود به خودی کارگری بود که سازمان فدایی به این امر توجه نمود. حتی در تظاهرات خیابانی، تا چند هفته مانده به انقلاب، چپ ایران با صفوف مستقل خود شرکت نداشت. هواداران چپ به ناچار به تکرار شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» می‌پرداختند. پوپولیسم حاکم بر تفکر چپ، در حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین لحظات تاریخی، شکل‌گیری یک جنبش پوپولیستی را تسریع نمود. به عبارت دیگر چپ ایران در مقطع انقلاب بهمین نظر تئوریک در برابر جنبش اسلامی خلع سلاح بود؛ یعنی قادر به مرزبندی با شعارها و خواست‌های روحانیت نبود. اجزاء شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را در نظر بگیریم. چپ نیز استقلال را در برابر وابستگی به امپریالیسم طرح می‌کرد. حتی نشان دادیم که مسأله استقلال، مسأله شماره یک چپ بود. در مورد آزادی نیز، چپ هیچ‌گاه فراتر از شعارهای روحانیت نرفت. سازمان فدائی در آستانه قیام با شعار «مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش» در صحنه سیاسی حاضر شد. زیرا براساس تحلیل جزئی، دیکتاتوری فردی شاه وجهه عمده از تضاد اصلی جامعه را تشکیل می‌داد. بنابراین «آزادی»، در برابر دیکتاتوری شاه مفهوم پیدا

می‌کرد. چپ در صورتی قادر بود که از «آزادی» مطروحه از سوی روحانیت فراتر رود که «آزادی» را بر بنیادی دموکراتیک قرار می‌داد. امری که با توجه خصومت دیرینه آن با دموکراسی و همچنین تسلط پروبلماتیک وابستگی در آن مقطع امکان‌ناپذیر و در آخر، بدیل سیاسی خود چپ مشخص نبود. گر چه شعارهایی نظیر «حاکمیت خلق» و «جمهوری دموکراتیک خلق» از سوی چپ مطرح می‌شد ولی به علت نامشخص بودن مضمون آن‌ها، ابتکار انتقاد از سایر تالی‌ها از چپ سلب گردیده بود، به همین خاطر کلمه‌ای در نقد حکومت اسلامی از سوی چپ عنوان نگردید. اگر برای روحانیت مضمون هدف نهایی نامشخص بود، چپ از «هدف نهایی» بی‌بهره بود.

انقلاب بهمن ماه و تداوم مبارزات ضد وابستگی

با انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی حکومت شاه، دوره جدیدی از مبارزه سیاسی در ایران آغاز شد. سازمان‌ها و محافل کوچک و بزرگ چپ در صحنه سیاسی ظاهر شدند، و به ارائه تحلیل از اوضاع جامعه و حکومت پرداختند. در آن زمان سه خط در جنبش چپ شناخته می‌شد: خط اول توده‌ای‌ها، خط دوم فدائی‌ها و خط سوم پیکاری‌ها و دیگر متحدان آنها. این خط‌کشی‌ها نه بر اساس محتوای ایدئولوژیک که بر حسب سابقه زمانی که این گروه‌ها به وجود آمده بودند و موضع آنها در قبال شوروی مشخص شدند. چند ماه پس از انقلاب نیز گروه دیگری به وجود آمد - راه کارگر - که خود را خط چهارم خواند.

اما پایه تئوریک هر چهار خط در برخورد به مساله انقلاب و ضد انقلاب تفاوت چندانی با یکدیگر نداشت، و همه آنها تحلیل‌های پوپولیستی قبلی را در چارچوب سازمانی مختلف به کار می‌بردند. هویت سازمانی به طور خیره‌کننده‌ای کوشش در جهت خط‌کشی سیاسی می‌نمود. معیار وابستگی به امپریالیسم در تحلیل از ضد انقلاب کماکان اساس تئوریک سازمان‌های چپ را تشکیل می‌داد.

اشرف دهقانی می‌گفت: «می‌دانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ می‌دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی‌اش آغاز شود. این که به چه وسیله‌ای دیگر مهم نیست ... همین خطر مهم‌ترین وظیفه کنونی ما را تعیین می‌کند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد.»^{۴۶} و یا امروز وقتی طبقه کارگر می‌گوید «مرگ بر امپریالیسم»، «نابود باد بورژوازی وابسته»، چه در شکل عام چه در این شکل خاص در هر دو حال شعاری را مطرح می‌کند که به تمام خلق تعلق دارد ... در این مرحله هر دسته از خلق که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند، در سنگر طبقه کارگر می‌جنگد.»

اگر برای هگل کلیه پدیده های جهان انعکاس یا تظاهری از «ایده مطلق» بودند، برای اشرف دهقانی و هم نظران او نیز کلیه پدیده های اجتماعی جوامع پیرامون، انعکاسی ساده از «امپریالیسم» محسوب می شدند. بورژوازی ارتجاعی است نه بدان خاطر که استثمار می کند بلکه به آن خاطر که وابسته به «امپریالیسم» است! سازمان پیکار نیز در همان ایام پس از انقلاب می نوشت: «باید اول کار امپریالیست ها را یکسره کرد. آری اول باید سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم را نابود کرد یعنی که مبارزه باید مرحله به مرحله انجام گیرد.»^{۲۷} نظر این سازمان در مورد بورژوازی متوسط این بود که این «سرمایه داران عبارتند از عناصر ثروتمند بازار یعنی تاجرانی که نسبتاً، کله گنده هستند و کارخانه داران ایرانی که به خارج وابستگی ندارند.» سپس نتیجه می گرفت که: «شعار استراتژیک مرحله کنونی انقلاب ... مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سیستم سرمایه داری وابسته جدا نیست، می باشد». این شعار البته همان مبارزه علیه وابستگی است، یعنی آن چه که هدف مبارزات رهایی بخش ملی در سال های پس از جنگ جهانی دوم بود.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران اولین جریانی بود که واژه «سرمایه داری وابسته» را در جنبش چپ ایران متداول کرد و بیش از هر جریان دیگر چپ در ایران آن را به طور سیستماتیک به کار گرفت. اگر تا پیش از انقلاب اسلامی بورژوازی ایران را به «کمپرادور» و «ملی» تقسیم می کردند، پس از انقلاب واژه کمپرادور را به کناری نهاده و «بورژوازی وابسته» را به کار گرفتند. در تحلیل های سازمان فدایی همه پدیده ها در ارتباط با «امپریالیسم» (آمریکا) مورد ارزیابی قرار می گرفت، و هر گونه مبارزه برای حقوق دموکراتیک، همگامی با «لیبرال ها» (پایگاه امپریالیسم) قلمداد گردید. از جمله، تظاهرات ۸ مارس زنان (اسفند ماه ۵۷) و تظاهرات مرداد ماه ۵۸ برای آزادی مطبوعات که فدائیان آن را بایکوت کردند.

در قطعنامه راهپیمایی «ضد امپریالیستی» فدائیان، به پشتیبانی از اشغال سفارت آمریکا اعلام شد: «اینک روزهای بسیار حساسی را پشت سر می گذاریم. روزهای رویارویی با امپریالیسم آمریکا، این جلاذ بزرگ خلق ها و این دشمن اصلی کارگران و زحمتکشان جهان فرا می رسد.» و سرانجام در نشریه کار شماره ۵۹ کلیه برده ها به کناری رفته و از توده ها خواسته شد که مبارزه طبقاتی را فراموش کنند زیرا «باید همه سلاح ها و قلم ها به سوی امپریالیسم آمریکا و متحدین داخلی آن نشانه رود ...» در همان نشریه از «نقش اوپک در مبارزه علیه امپریالیسم» تجلیل به عمل آمد و کارگران نیز به افزایش تولید و بهره وری کار تشویق گشتند.

حزب توده با پیروی از خط منشی حزب کمونیست شوروی و وفاداری به تیز «راه رشد غیر سرمایه داری» انقلاب ایران را «ملی و ناسیونالیستی و نیز ضد امپریالیستی و دموکراتیک» می خواند.

نقش خرده بورژوازی در این استراتژی تعیین کننده بود. «اگر خرده بورژوازی انقلابی و دموکراسی انقلابی تحت تاثیر جو عظیم قدرت سوسیالیسم در جهان، یعنی پرولتاریا پیروز و نیرومند جهانی که کل انقلاب جهانی علیه امپریالیسم را هدایت می کند ... قرار می گیرد، عمل سیاسی آن حتی از حدود توانایی خرده بورژوازی نیز به مراتب فراتر می رود.»^{۲۸}

اصولا در استراتژی «راه رشد غیر سرمایه داری» رشد نیروهای مولد صنعتی کردن به دست دولت و روابط دیپلماتیک دوستانه با «اردوگاه» سوسیالیسم دو جزء لاینفک را تشکیل دادند. کیانوری همین را به شکلی دیگر نیز مطرح می ساخت: «ما خوب می دانیم که بدون موفقیت در زمینه افزایش تولید ملی و در زمینه به کار انداختن تمام ظرفیت تولید صنعتی ملی، سخن گفتن از حرکت به سوی استقلال یک شعار بیشتر نیست. زیربنای استقلال واقعی همه جانبه، استقلال اقتصادی است و استقلال اقتصادی عبارت است از حرکت به طرف ایجاد آن بنیه اقتصادی صنعتی که بتواند ایران را به طور عمده به طرف خودکفایی ببرد... استقلال اقتصادی مورد نظر حزب توده در حقیقت جلوه‌ای از تز رقابت اقتصادی با اردوگاه امپریالیستی در ایران است» رقابت بخش دولتی متکی به شوروی یا «بخش خصوصی متکی به غرب». در اینجا حزب توده نیز مبارزه با وابستگی را در دستور کار قرار می دهد «اما از طریق سمت گیری با اردوگاه سوسیالیستی» و بشارت می دهد که از این راه نیروهای مولد رشد نموده و کشور به استقلال ملی دست خواهد یافت.^{۲۹}

سخن پایانی

برداشت به مشکلات ذهنی و نظری جنبش سوسیالیستی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ محتاج پژوهش‌های فراوان در ابعاد گوناگون است. بی‌شک مسائلی این جنبش تنها منحصر به «پروبلماتیک وابستگی» نبوده و قصد ما نیز آن نیست که تمامی آنها را به این دیدگاه تقلیل دهیم. پرسش‌های اساسی دیگری هستند که می‌باید به مدد پژوهشگران و علاقه‌مندان مورد کندوکاو قرار گیرند. از آن جمله: بررسی منابع جهانی مارکسیسم در ایران؛ منابع مطالعاتی جوانان و دانشجویان؛ تاثیر پذیری مارکسیسم در ایران از فرهنگ ایرانی - اسلامی و جایگاه عمل‌گرایی در جنبش چریکی. در این بررسی تلاش ما معطوف بر آن بود که نشان دهیم در دو دهه مورد بحث سوسیالیست‌های انقلابی ایران، صرف‌نظر از «خط» ایدئولوژیکی‌شان، در چنبره یک چارچوب فکری معین که با مساله «وابستگی» تعریف می‌شد، گرفتار ماندند. این سوال «اساسی»، گرچه یکی از موضوع‌های مهم آن دوران را بیان می‌کرد اما الزاما مهم‌ترین و یا تنها موضوع بنیادین آن دوره نبود. عجا که دیکتاتوری سلطنتی پیش از آن که چپ سوسیالیست را متوجه اهمیت آزادی‌ها و

دموکراسی نماید آنها را متوجه مبارزات «ضد امپریالیستی» نمود؛ چه بسا تلاش‌های خودجوش اجتماعی با مضمون دموکراتیک از سوی روشنفکران مستقل، دانشجویان و دانش‌آموزان، زنان، کارگران، جوانان، و ... که مورد بی‌اعتنایی سازمان‌های رسمی چپ قرار گرفته و به آینده‌ای مبهم ارجاع داده شدند. آیا واقعاً ضروری بود که برای بذل توجه به مقولاتی چون دموکراسی، جامعه مدنی و حقوق زنان تا دهه هفتاد به انتظار بنشینیم؟

کفتکو ۱۰۸

یادداشت

۱. برای توضیحات بیشتری درباره مفهوم «پروبلماتیک» به دو نوشته زیرین رجوع کنید:
Althusser, Louis & Balibar Etienne, *Reading Capital*, Verso, 1979.
Althusser, Louis. *For Marx*, Verso, 1979
2. Althusser & Balibar. *Ibid.* P.155.
3. Petras, James. *Class, State and Power in Third World*. A llenheld, 1981.
۴. برای بحثی جامع‌تر درباره نظریه نوگرایی و نظریه‌پردازی آن از جمله می‌توان به اثر زیرین مراجعه کرد:
Randall, Vicky & Theold, Robin. *Political Change and Underdevelopment*, Duke University Press, 1998
۵. در سال ۱۹۶۲ هاوانا میزبان اولین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین (O.L.A.S) بود. این کنفرانس تلاشی بود در راستای سازماندهی جنبش‌های چپ در آمریکای لاتین بر پایه استراتژی و برنامه واحد، تاکید این کنفرانس بیش از هر موضوع بر دو مساله استوار بود: پذیرش مبارزه مسلحانه و مرزبندی با «بورژوازی وابسته».
در مورد سیاست خارجی کوبا در آفریقا به اثر زیرین ر.ک.
- Leo Grande, William. *Cuba's Pobicity in Africa: 1959 1980*. University of California Press, 1980
6. Debray, Regis, *Revolution in the Revolution*, Grove Press, 1967.
- برای نظریه فوکو (FOCO) ر.ک.ب:
- Chaliand, Gerard. *Revolution in the Third World*. Penguin Books, 1989.
۷. ترجمه بخشی‌هایی از نقد دیره نسبت به نظرات گذشته خود در کتابی به نام «نقد سلاح» (Gritique of Arms) در نشریه عصر عمل (منتشره در خارج از کشور) شماره ۶ مندرج شده است.
8. Petras. *Op.cit.* P.178
۹. گوئتر فرانک در یکی از مشهورترین آثار خود می‌نویسد:
«... متروپولیس مازاد اقتصادی کشورهای پیرامونی را به تصاحب در آورده و در خدمت توسعه خود قرار می‌دهد. کشورهای پیرامونی همچنان توسعه نیافته باقی می‌مانند زیرا به مازاد خود دسترسی ندارند ...»
- Frank, Andre Gunder. *Capitalism and underdevelopment in Latin America*, Monthly Review Press, 1967
۱۰. برای بحثی گسترده‌تر درباره جنگ سرد و سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی به اثر زیرین ر.ک:
Claudin, Fernando. *The communist Movement: From Comintern to Cominform*. Monthly Review Press, 1975
۱۱. اولیانفسکی، روستیلو. «ویژگی‌های دشواری‌های انقلاب ملی - دموکراتیک و راه رشد غیر سرمایه‌داری» در راه رشد غیر سرمایه‌داری (محل انتشار نامعلوم). ۱۳۵۶

۱۲. در مورد مواضع ضد امپریالیستی حزب ک. چین و ائتلاف‌های پوپولیستی - ملی پیشنهادی آن به نوشته‌های زیر رک.:
- Tornquist, Olle. *Dilemmas of Third World Communism*. Zed Press, 1984, ch.3.
- Meisnes, Marxism, Maoism and Utopamism, University of Winsconsin Press, 1982
13. Laroui, Abdallah: *The Crisis of Arab Intellectuals*. Berkeley, 1976, P.126.
۱۴. برای بحثی جامع در مورد نقش ایالات متحده آمریکا در ایران پس از کودتا به نوشته‌های زیرین رک.
- Bill, James. *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian*. Yale University Press, 1988
- Mashayekhi, Mehrdad. *Dependency As a Problematic* (Ph.D. Dissertation)
۱۵. از جمله می‌توان به آثار زیر رک.:
- کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران. *خاطرات سیاسی خلیل ملکی*. انتشارات جبهه (انگلستان). ۱۳۶۲.
- آل‌احمد، جلال. *غریبزدگی*. تکرر از اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا. شریعتی، علی. «بازگشت به خویش» در مجموعه آثار. انتشار از اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا
۱۶. «نیروی سوم چیست؟» در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد سوم، ص ۲۹۴.
۱۷. همانجا، بیانیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، ص ۳۰۰. در مورد رادیکالیزه شدن این گروه‌ها به آثار زیر رجوع کنید: فارسی. جلال‌الدین، زوایای تاریک. انتشارات حدیث، ۱۳۷۳
18. Chehabi, H.E. *Iranian Politics and Religious Modernism*. Cornell U.P. 1990
۱۹. در مورد تاثیر جبهه ملی و سازمان دانشجویی وابسته به آن بر تفکر حاکم بر سازمان چ.ف.خ.ا به مقاله زیر رجوع نمائید:
- مشایخی، مهرداد (م. آرمان) «فدائیسیم: شکل بندی گفتاری نسلی از روشنفکران چپ در ایران»، در *اندیشه و انقلاب*، شماره ۶ سال ۱۳۵۶، ص.ص ۵۳-۵۴
۲۰. برای دسترسی به اطلاعات جامع درباره تشکیل س.چ.ف.خ.ا. به نوشته‌ی زیر رک.:
- بهروز، مازیار. *شورشیان آرمان‌خواه*. انتشارات ققنوس. ۱۳۸۰، ص.ص ۱۳۱-۱۰۶
۲۱. دنیا (نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران)
- زمستان ۱۳۴۴، ص ۲۸
۲۲. جزوه موسوم به «ترهای گروه جزنی» آمده است:
- «از نظر تکامل تاریخی انقلاب ایران، ما در مرحله انقلاب ملی دموکراتیک قرار داریم. استراتژی عمومی انقلاب در شرایط کنونی عبارت است از: برانداختن رژیم وابسته به امپریالیسم و ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک که بتواند با تکیه بر نیروی خلق فتودالیسم را به طرز کامل از روابط اجتماعی و اقتصادی ایران حذف کند ...»
- برای تجزیه و تحلیل از مواضع بیژن جزنی به نوشته زیرین رک.:
- کانون گردآوردی و نشر آثار بیژن جزنی. *درباره زندگی و آثار بیژن جزنی*. انتشارات خاوران (فرانسه) ۱۹۹۹. صص. ۲۹۳-۲۲۶
۲۳. نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۶ محل انتشار نامعلوم، ۱۳۵۴
۲۴. احمدزاده، مسعود. *مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک*. محل انتشارات نامعلوم، س.چ.ف.خ.ا. ۱۳۵۰
۲۵. ایده «هسته‌های هادار» در نوشته‌های بیژن جزنی طرح شده بودند و بعدها در سال ۵۶ و ۵۷ مورد استفاده سازمان چ.ف.خ.ا قرار گرفتند.
۲۶. دهقانی. اشرف، مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی انتشارات نامعلوم، تهران، ۱۳۵۸
۲۷. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر. پیکار کارگر. شماره ۲، ۱۳۵۸
۲۸. این مبحث از جزوات پرسش و پاسخ (از انتشارات چ.ت.ا) برگرفته شده. (۶۰-۱۳۵۸)
۲۹. باید اشاره کرد که این دیدگاه اقتصادگرایانه منحصر به حزب توده و فدائیان نبوده است.

